

مددکار
کتاب‌ها

زهره فدایی شصت و نه ساله
بازنشسته فرهنگی آموزش و
پرورش است. مشغله‌های
زندگی و تدریس فرصت کمتری
برای مطالعه به او می‌داد تا
اینکه همسرش «علی شفق»

چهار سال پیش به دلیل بیماری قلبی و عمل
جراحی مدتی خانه نشین شد. یکی از دوستان
که برای عیادت به منزل آن‌ها می‌رود پیشنهاد
می‌کند حالا که امکان بیرون رفتن از خانه را
ندارند و قتش را با خواندن کتاب پر کنند. همان
موقع فکر عضویت در کتابخانه دکتر شریعتی به
ذهن زهره خانم می‌رسد و یک هفته نشده که با
دستی پر از کتاب به خانه بازمی‌گردد.

آقای شفق که تا پیش از این به دلیل شغل آزادی
که داشت بیشتر ساعت‌های روز را در مغازه سر
می‌کرد، ماندن در خانه برایش سخت بود تا اینکه
اولین کتاب را خواند. سپس دومی و سومی را به
دست گرفت و این چرخه ادامه پیدا کرد. او که
قبل از بیماری هم گاهی مطالعه می‌کرد حالا
خواندن کتاب جزئی از زندگی‌اش شده است
و روزی نیست که وقتی برای مطالعه نگذارد.

او فهرست کتاب‌هایی را که دوست دارد به
همسرش که عضو کتابخانه شده می‌دهد و
زهره خانم با چرخیدن در قفسه‌های کتابخانه
از پنج کتابی که می‌تواند بردارد در میان برای
خودش و سه کتاب با محتوای ادبیات و تاریخ
شفاهی برای همسرش انتخاب می‌کند و این گونه
در کنار کارهای خانه و زمانی که آقای شفق
مطالعه می‌کند خودش نیز بی‌نصبی نمانده
و از محتوایی که می‌خواند لذت می‌برد. البته
مدتی است که شفق نیز همراه همسرش به
کتابخانه می‌آید تا خودش از بین عناوینی که
وجود دارد کتاب‌ها را ورق زده و با خواندن چند
سطر یکی را انتخاب کند.

آن‌ها با دیدن کتاب‌هایی که به امانت رفته
و جلدشان مخدوش و یا صفحاتش پاره شده
دلشان می‌گیرد و با چسباندن صفحات پاره شده
و مرتب کردن جلد سعی می‌کنند کتاب‌ها را
آراسته کنند، فدایی توضیح می‌دهد: شاید
برایتان درک کردنی نباشد که همسرم با دیدن
این جلد‌های مخدوش شده و یا لکه‌هایی که بر
صفحات کتاب افتاده چه افسوسی می‌خورد.

رفاقت
۷۰ ساله با
کتاب

کتاب خواندنش معطوف به امروز و دیروز
نمی‌شود. در دهه ۳۰ زمانی که بسیاری از بچه‌ها
از تحصیل بازمانده بودند و یا سوادشان در حد
خواندن و نوشتن بود او در نه سالگی روزنامه و
مجله می‌خواند. با غرور خاصی این موضوع
را بر ابرامان تعریف می‌کند و کاملاً جدی است. «علی و کیلیان»
متولد ۱۳۲۵ از همان کودکی با کتاب عجین شده است، او به یاد
دارد زمانی که هشت ساله بود پدر و مادرش به سفر حج رفتند
و او در این مدت به خانه دایی خود، جعفر وزیر نژاد، که مدیر
دبیرستان پیرزاد آن زمان بود رفت. خانه دایی کتابخانه بزرگ و
کتاب‌های مختلفی داشت. شب‌ها که دایی برای گرفتن مدرک
کارشناسی درس می‌خواند او نیز با برداشتن کتابی از کتابخانه
خودش را سرگرم می‌کرد از همان موقع رفاقتش با کتاب‌ها آغاز
شد و این پیوند نزدیک به ۷۰ سال است که ادامه دارد.

جوان که بود عضو کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی شد و بعد
به عضویت کتابخانه شریعتی درآمد. گرمای تابستان و سرمای
زمستان برایش فرقی نمی‌کرد صبح زود به حرم می‌رفت تا بعد از
سلام و عرض ارادت به امام رضا (ع) به کتابخانه برود. هنگامی که
کتاب‌ها را از قفسه کتابخانه جدا می‌کرد چون تعداد محدودی
از آن‌ها را می‌توانست به امانت بگیرد انتخاب برایش سخت
بود برای همین در سالن مطالعه می‌نشست و شروع به خواندن
می‌کرد. آن قدر غرق خواندن می‌شد که گذر زمان را متوجه
نمی‌شد یک باره از صدای اذان ظهر به خودش می‌آمد با نگاه
به ساعت تازه می‌فهمید چهار تا پنج ساعت گذشته است.

کلامش گرم و گیراست و توصیه‌های خوبی می‌کند. او هنوز هم
بهترین دوستش را کتاب می‌داند: «هر چقدر کتاب بخوانید و
اطلاعات عمومی شما اضافه شود باز هم موضوعی وجود دارد
که دانسته‌های شما در باره آن محدود باشد و کتابی هست که
اطلاعات مفیدی به شما منتقل کند.»

او که در خانواده‌ای بزرگ شده که تمام اعضای آن اهل مطالعه
بوده‌اند، با افتخار از مادرش یاد می‌کند: «مادری که او را علاقه‌مند
به حفظ شعر کرده بوده و از همان کودکی با پسرش مشاعره
می‌کرد. مکتبی می‌کند و زمانی را به خاطر می‌آورد که به با
لباس مدرسه با سه دانش آموز دیگر مشاعره می‌کرد. پس
ذهنش دوباره همان حال و هوانش می‌بندد و بیتی از حافظ
را بر ابرامان می‌خواند: «گویند سنگ لعل شود در مقام صبر / آری
شود ولیک به خون جگر شود.»

حافظه‌اش عالی است. در کنار مطالعه کتاب‌های تاریخ و
ادبیات، ابیات شاعران بزرگی مانند حافظ، سعدی و مولانا را
نیز حفظ کرده است و هر وقت می‌خواهد به کسی توصیه‌ای
کند یک بیت شعر را همراه می‌کند. صدای اذان ظهر به
گوش می‌رسد دیگر مجالی برای هم صحبتی نمی‌بیند و برای
خواندن نماز اول وقت مارا ترک می‌کند.

کتاب‌ها
مانند سریال
هستند

آترپسا و رستار ستمی دو خواهر دوازده و هشت
ساله و عضوهای فعال کتابخانه دکتر شریعتی
هستند که هفته‌ای یک بار به کتابخانه مراجعه
می‌کنند تا کتاب‌های مورد علاقه‌شان را به امانت
ببرند. شاید برای شما هم شنیدن این موضوع
که رستاد در چهار سالگی کتاب خوان نمونه استان شده است جالب
باشد ولی برای مادرش هیچ جای تعجبی ندارد چون از زمانی که
دخترانش چند ماهه بودند برای آن‌ها کتاب می‌خوانده است.

آترپسا دختر بزرگ‌تر خانواده به دلیل شنیدن قصه کتاب‌ها،
هنگامی که در دو سالگی می‌تواند کلمات را به جمله تبدیل
کند، کتاب‌های مختلف را به دست می‌گیرد و همانند مادر قصه
آن‌ها را تعریف می‌کند به طوری که وقتی دوستان و بستگان او را
می‌دیدند تصور می‌کردند این دختر خردسال سواد خواندن دارد.
آترپسا اکنون که ۱۲ سال دارد علاوه بر کتابخانه دکتر شریعتی عضو
کتابخانه مدرسه نیز هست. کتاب‌های علمی تخیلی را دوست دارد
و در مسابقات کتاب خوانی شرکت کرده و توانسته مقام دوم و سوم
ناحیه را کسب کند. با صدایی آرام و کودکانه می‌گوید: کتاب مثل
سریال است یک قسمت را که می‌خوانی دوست داری قسمت
بعدی را هم بدانی درست مثل کارتون! وقتی خواندن یک کتاب
را تمام می‌کنم دلم می‌خواهد کتاب دیگری را شروع کنم.

او که کتاب‌های زیادی خوانده است تعداد آن‌ها را به خاطر
ندارد ولی لذت بخش‌ترین قسمت کتاب خواندن را مربوط به
زمانی می‌داند که معلم درباره موضوعی در کلاس می‌پرسد و او
به راحتی به این سؤال‌ها جواب می‌داد چون قبلاً درباره آن‌ها
در کتاب خوانده است.

آترپسا که از کودکی به کمک مادر شعر حفظ می‌کرده، در حال
حاضریکی از دانش آموزانی است که در شاهنامه خوانی موفق ظاهر
شده است؛ به طوری که آموزش و پرورش ناحیه ۳ در شب پلداویا
مراسم‌های مختلف از اود عوت می‌کند برایشان اجرا داشته باشد.
هر شب تمام اعضای خانواده چهار نفره آن‌ها کتاب می‌خوانند.
رستاد دختر دوم که در کلاس پایه دوم تحصیل می‌کند، شب‌ها
کتاب‌های قصه‌اش را برمی‌دارد و همراه خواهر بزرگ‌ترش روخوانی

می‌کند. همین
کتاب خوانی سبب
شده تا روان خوانی
بهتری نسبت
به هم سن و
سال‌هایش داشته
باشد.

